

ایران یا عا

بررسی نظرات کارشناسان بین‌المللی در خصوص نقش راهبردی سردار سلیمانی و کوبیدن پایگاه امریکا در عراق توسط ایران

عین الاسد آغاز انتقام بود



تصویرری از حمله‌تخریب‌کننده در پایگاه عین‌الاسد پس از حمله‌موشکی ایران

«**حسن وطن دوست**

ابعاد وجودی حادثه تروریستی فرودگاه بغداد و به تبع آن برخورد موشکی ایران با پایگاه امریکایی در عراق، فراتر از زمان و مکانی بود که در آن روی داد. سطح تروریستی عملیات تروریست‌های امریکایی و نیز سطح گسترده ابعاد آن به جایگاه بین‌المللی سردار سلیمانی مرتبط بود. مجموعه فعالیت‌ها و شبکه سازی‌های نیروی قدس سپاه با محوریت سردار سلیمانی در طول دو دهه گذشته، بستر اصلی شکل‌گیری طرح ترور را تشکیل داد. به عبارت دیگر، ترور شهید سلیمانی اقدامی مقابله‌ای و پسینی با مجموعه فعالیت‌های ضد امپریالیستی نیروی نظامی امریکا او در دهه‌های گذشته بوده است و ایالات متحده بین‌الملل در پاسخ به آن اقدامات، ناچار به حذف فیزیکی حریف می‌شود. میزان تأثیرگذاری شخصیت شهید سلیمانی در این واقعه از مجموعه نظرات و تحلیل‌های صاحب‌نظران و کارشناسان غربی در طول دهه گذشته قابل برداشت است. به طور کلی دستاوردهای حضور ایران در میدان و نقش‌های ژئوپلیتیک منطقه از نگاه غربی‌ها وابستگی مستقیمی با سردار سلیمانی داشته است.

یکی از نمونه‌های این واقعیت را اندیشکده بروکینگز در نوامبر ۲۰۱۲ با انتشار مقاله‌ای به قلم مایکل دورن طرح کرده است. این مقاله با عنوان «حماس، مصر را در غزه درگیر کرد» منتشر شد.مایکل دورن در این مقاله با توجه به موضوعات وقت از قبیل تحولات مصر در دوره مرسی و نیز جنگ غزه به بحث درگیر کردن مصر در موضوع غزه می‌پردازد و ایران را به‌عنوان عامل همراه‌سازی مصر برای دفاع از حماس معرفی می‌کند. در این مقاله از این اقدام با عنوان تاوریت (tawret) نام برده شده است. در واقع طبق نظر مایکل دورن، ایران مصر را در جریان جنگ غزه تاوریت کرده است. اما نکته محوری در این مقاله اشاره به یکی از راهبردهای منطقه‌ای سردار سلیمانی است. مایکل دورن در پاسخ به سوالی که از او پرسیده شده و در مقاله بازنویسی شده است پاسخ مشخصی می‌دهد. از مایک دورن پرسیده می‌شود: «آیا این تنها محاسبات حماس بود یا تهران نیز به آن فشار آورد؟» او در پاسخ می‌گوید: «هیچ ناظر امریکایی اطلاعات دقیقی در مورد میزان نفوذ تهران بر حماس ندارد. فرض کاری من این است که ایرانی‌ها تیر بزرگ را به حماس می‌دهند. قاسم سلیمانی می‌گوید: «اما معتقدیم جنگ باید خارج از مرزهای ایران باشد.» و سپس حماس موظف می‌شود که این توصیه کلی را به سیاست‌های خاص تبدیل و تاکتیک‌ها و زمان‌بندی را خودش تعیین کند.»

در این راستا در سال ۲۰۱۴ مقاله دیگری در اندیشکده بروکینگز باز هم به قلم مایکل دورن منتشر می‌شود که در مورد مذاکرات هسته‌ای ایران و نقش ایران در سوریه تمرکز دارد. عنوان این یادداشت «با تهران سخت بگیر!» بود. دورن اشاره می‌کند در آن تاریخ سه سفیر برجسته سابق امریکا، به‌نام‌های رایان کراکر، ویلیام لوروز و توماس پیکرینگ (که از کارشناسان برجسته اندیشکده بروکینگز هم هست) برای ممانعت از توافق هسته‌ای با ایران، به رایزنی با اوباما رئیس جمهوری وقت می‌پردازند. آنها استدلال می‌کنند که دستیابی به توافق در وین، کلید باز کردن قفل مشارکت منطقه‌ای با ایران و متحد آن، سوریه است.

دورن با نقد تحلیل سه سفیر مورد اشاره دلایلی را طرح می‌کند که مذاکرات هسته‌ای باید به نتیجه برسد تا بر اساس دستاوردهای توافق، مرجعیت سردار سلیمانی مخدوش شود.

دورن ضمن رد استدلال‌های آن سه سفیر می‌نویسد: «اشتباه سوم سفیران این است که استدلال‌های محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه ایران را پذیرفتند که در گوش جان کری، وزیر امور خارجه زمزمه می‌کند که ژست‌های آشتی‌جویانه امریکا باعث تقویت نیروهای میانه‌رو و نخنگان ایرانی می‌شود. اما دقیقاً برعکس این احتمال بیشتر است. امتیازات امریکا باعث تحقیر مردانی مانند قاسم سلیمانی، فرمانده سپاه قدس می‌شود. سلیمانی از نزدیکان رهبر معظم انقلاب ایران برخلاف ظریف، نقش تعیین‌کننده‌ای در سیاست ایران در قبال عراق و سوریه دارد. امتیازات بسیار مهمی که پرزیدنت اوباما قبلاً به ایران داده است، به امثال سلیمانی این مبنا را داده است که استدلال کنند امریکایی‌ها در حال عقب‌نشینی از خاورمیانه هستند.»

بازیگری محوری سردار سلیمانی در مجموعه تحولات منطقه‌ای از شعاع ۲۰۰۰ کیلومتری از مرزهای ایران، کلیدی‌ترین عامل در برنامه‌ریزی محاسباتی دشمن بوده است. اما یکی از تاکتیک‌هایی که رسانه بیگانه توانست در آن برای همراه‌سازی بخشی از مخاطبان پیروز شود برجسته‌سازی سردار سلیمانی به‌عنوان یک ژنرال بی‌مانند در سطح منطقه در طول یک دهه گذشته بود. رسانه‌های امریکایی و انگلیسی در روزهایی ژنرال سلیمانی را تیتیر یک خود می‌کردند که در ایران این چهره سرشناس جهانی شناخته شده نبود. یکی از دلایل این برجسته سازی، پس از ترور سردار سلیمانی مشخص شد و آن عبارت بود از این همانی این ژنرال منحصر به فرد با عنوان جعلی بزرگترین تروریست جهان بود. در واقع رسانه‌های بیگانه در تلاش بودند با آشکارسازی نقش راهبردی سردار سلیمانی در تحولات منطقه واصله تروریستی به اقدامات او مرتبط‌کنند که با حماسه شگرف از حضور مردم در کشورهای منطقه در مراسم تشییع و یادبود وی مواجه شدند.

از سوی دیگر اقدام فوری ایران در پاسخ موشکی به پایگاه امریکایی که در نوع خود، یک اقدام منحصر به فرد علیه نیروی نظامی امریکا محسوب می‌شود، روایت تروریست‌سازی از نیروی قدس را در میان جوامع منطقه مخدوش نمود. حمله کوبنده ایران به پایگاه عین الاسد که به تعبیر رهبر معظم انقلاب یک سیلی در پاسخ به جنایت تروریست‌های امریکایی بود، توانست هژمونی جدید در سطح روابط قدرت در جهان را پایه‌ریزی نماید. عملیات شهید سلیمانی نه به میزان سلیمانی اما در راستای اعتبارزدایی از رژیم تروریستی امریکا، راهبردی بود. عملیاتی که در ساعت ترور شهید سلیمانی

سلیمانی محقق شد

محقق شد



محقق شد. نیروهای امریکایی در آماده باش کامل قرار داشتند. تا پیش از انجام عملیات ۱۲ فروند هوایمیای بدون سرشنسین و تعدادی هوایمیای با سرشنسین از پایگاه عین‌الاسد مراقبت می‌کردند اما هیچ واکنشی به حمله ۱۳ موشک از کلاس قیام و فاتح ۳۱۳ نشان ندادند. یک عملیات جنگ الکترونیک پس از اتمام عملیات موشکی علیه امریکایی‌ها انجام گرفت. تا امریکایی‌ها علی‌رغم فعال بودن دوربین‌های ۸ فروند پهپاد ام‌کیو-۹ که بر فراز منطقه در پرواز بودند، نتوانند از اطلاعات آنها استفاده کنند. پس از عملیات شهید سلیمانی حداقل ۹ سورتی پرواز، مجروحان امریکایی را به کشور اردن و رژیم اشغالگر قدس منتقل کرد و تعدادی بالگرد شینوک نیز مجروحان را به بیمارستان امریکا در بغداد بردند.

حجم پیام‌ها و نشانه شناسی‌ها در این عملیات موفقیت‌آمیز در بررسی واکنش‌های بین‌المللی نسبت به این واقعه قابل ارزیابی است. بخشی از واکنش‌ها برای کوچک نمایی عملیات به سمت بدون تلفات بودن این حمله موشکی طرح‌ریزی شد و بخش دیگری نیز خط خبری اعلام از پیش ایران به امریکا مبنی بر حمله به عین الاسد را مخابره کردند. اما واقعیت چیز دیگری بود که امروز پس از دو سال از آن عملیات بتدریج نمایان می‌شود. از اعلام تعداد جدیدتر مجروحان توسط پنتاگون که ۱۰۹ نفر اعلام شد تا میزان خسارات وارده به این پایگاه. یکی از نخستین واکنش‌ها به حمله موشکی ایران در ۸ ژانویه ۲۰۲۰ توسط دیوید لینهارت در نیویورک تایمز منتشر شد. نیویورک تایمز با انتشار این کسسی در یادداشتی به قلم لینهارت ابراز خوشحالی کرد که امریکا اگر صرفاً در مقابله با ترور سردار سلیمانی هزینه حمله شدن به دو پایگاه نظامی در عراق را تحمل کند؛ یک معامله مقرون به صرفه انجام داده است.

او می‌نویسد امریکا هرگز نباید به‌دنبال زدن ضربه آخر باشد. امریکا شخصیتی چون سلیمانی را حذف کرده و در عوض پایگاه نظامی او مورد حمله قرار گرفته است. بنابراین امریکا باید با توجه به پیام محمدجواد ظریف که اعلام کرده پاسخ ایران به ترور سلیمانی، حمله به پایگاه امریکایی بوده، از ادامه ماجراجویی دست بردارد. اما لینهارت در ادامه این ماجرا را به موضوع انتقام اصلی ایران که اخراج امریکا از منطقه است نیز مرتبط می‌کند و رویکرد امریکا برای مواجهه با این سیاست را پیچیده ارزیابی می‌کند. در واقع رؤیای نیویورک تایمز که تلافی ایران را صرفاً در عین الاسد و اربیل ببیند خیلی زود از بین می‌رود و در انتها می‌نویسد: «احساس من این است که ایران باید کاری را سریع انجام دهد، کاری نمادین، کاری که با توجه به علنی بودن قتل سلیمانی، علنی بود.... اما ایران نمی‌خواست یک جنگ همه‌جانبه را آغاز کند. حمله ایران به عین الاسد جسورانه است؛ بزرگ است، قابل توجه است؛ اما از کشتن تعداد زیادی از امریکایی‌ها جلوگیری کرد. من فکر می‌کنم ایران به مرور زمان به‌دنبال انجام کارهای دیگری خواهد بود، فقط شاید نه به‌صورت عمومی. من هنوز فکر می‌کنم که ما باید نگران چیزهایی مانند حملات سایبری، حملات تروریستی، هدف قرار دادن سفارتخانه‌های امریکا، تلاش برای ترور مقامات امریکایی باشیم.

من فکر می‌کنم همه آن چیزها به طور بالقوه برای سال‌ها روی میز است، صادقانه بگویم، در تلافی،» لینهارت بدرستی ابعاد انتقامی ایران را تشخیص داده است. انتقام ایران از جنایت فرودگاه بغداد با حمله موشکی به پایگاه‌های امریکایی در عراق آغاز شد و در ادامه تاوریت‌های ایران علیه منافع امریکایی در جریان خواهد بود.

دکتر کجویان در گفت و گویی ابعاد جامعه شناختی مراسم تشییع حاج قاسم را تشریح کرد

شهید سلیمانی تجلی روح جمعی ایرانیان

۱۸ صفحه | **<**

یادداشتی که «آفرین!» داشت

یکی از خبرنگاران روزنامه کیهان به نقل از مدیرمسئول این روزنامه خبر داد که یادداشت آقای محمد صرفی – روزنامه‌نگار– که در شماره روز دوشنبه هفته گذشته همزمان با دومین سالگرد شهادت حاج قاسم سلیمانی منتشر شد، مورد تقدیر رهبر معظم انقلاب اسلامی قرار گرفته است. این خبرنگار در این باره تصریح کرد که رهبر معظم انقلاب به آقای شریعتمداری پیام فرستادند و فرموده‌اند: «یادداشت امروز آقای محمد صرفی، یک آفرین دارد.» به بهانه این تقدیر، یادداشت آقای صرفی بازنشر می‌شود که در ادامه آن را می‌خوانید:

■ **ستاره قاسم در کهکشان راه خمینی (ره)**

محمد صرفی/ فقدر خوب است که کودکان وقتی به دنیا می آیند، کسی نمی داند سرنوشت چه تقدیری برای آنان رقم زده و تاریخ برای شانه تحریف برخی از این کودکان گریان، چه مأموریتی گرانسنگ تارک دیده است. آری! اینگونه بود که دست فرعون به‌رغم تمام دست و پا زدن‌هایش، به فرزند عمران و یوکابد نرسید و موسی دودمان طاغوت عصر خود را در نیل بر باد داد و آن زمانی بود که از چشم نیدان‌دیشان و ظاهرینبان کار مؤمنان به پایان رسیده بود؛ در پیش، امواج خروشان نیل بود و از پس، لشکر جزار فرعون. اما تقدیر الهی چیز دیگری بود. پس فرمان آمد که ای موسی! عصای خود را بر دریا بزَن... و شد آنچه ناشدنی می نمود.

تایستان سال ۱۹۵۳ برای «دوایت آیزنهاور» سی و چهارمین رئیس جمهور امریکا شیرین بود. مأموران سازمان CIA در تهران به فرستادگان و مزدوران بریتانیایی که دیگر کبیر نبود بیوستند و عملیات آژاکس را با موفقیت به سرانجام رساندند. دولت وقت با کودتا سرنگون شد و شاه لرزان و فراری دیواره بر تخت نشست. «آلن دالس» رئیس CIA اگر از آینده چیزی می دانست بدون شک پنج سال بعد، تیمی از مأموران خود را بار دیگر راهی ایران می کرد اما این بار نه به مقصد تهران بلکه به «قنات‌ملک»، روستایی در دل کویر مرکزی ایران. به خانه ساده و محقر مشهدی حسن.

اما نه آیزنهاور و نه دالس می دانستند و نه حتی مشهدی حسن و فاطمه که آن کودکی که روز اول فروردین سال ۱۳۳۷ پا به زمین گذاشته و گریه می کند، چه آینده‌ای و مأموریتی در پیش دارد. فرزند سوم خانه بود و نامش را گذاشتند قاسم. انتخابی بجا و نامی نیکو بود. این طفل شیرخوار و روستازاده گمنام، مأموریت داشت چیزهایی را قسمت کند. از این باب همه ما قاسم هستیم چرا که در زندگی چیزهایی را با دیگران و بین دیگران قسمت می‌کنیم، اما قرار بود او از همه ما و قاسم‌ها، قاسم‌تر باشد.

دنیا معرکه‌های عجیب و غریب و شگفتی‌های فرامحاسباتی کم ندارد. نقاطی به ظاهر بسیار دور و بی‌ربط در گوشه و کنار کره خاکی هستند که هیچ دستگاه محاسباتی و عقل و حتی خیالی نمی‌تواند میان آنها خطی برقرار سازد. وقتی مأمور ساواک سال ۱۳۴۲ با ریشخند از آقا روح‌الله پرسید یارانت کجا هستند، آن مرد خدا که دلش از خورشید هم گرم‌تر و چشم‌هایش از برق آسمان گیراتر بود، با دلی آرام و قلبی مطمئن پاسخ داد: سربازان من در گهواره‌ها هستند. یحتمل مأمور مفلولک سازمان اطلاعات و امنیت کشور، پوزخندی زده و در دل یا زیر لب گفته باشد عجب آخوند خوش‌خیالی و چه خیالات خاهی! نمی‌توان به واکنش آن مأمور چندان خرده گرفت. آن روز قاسم سلیمانی پنج ساله بود، مهدی باکری و اسماعیل دقایقی ۹ ساله، حسن باقری و ابراهیم همت هشت ساله، حسین خراسانی شش ساله، احمد کاظمی، مهدی زین‌الدین و حسن طهرانی‌مقدم ۴ ساله، محمود کاوه و علی هاشمی ۲ ساله، کودکانی دور از هم، هر کدام در شهری و روستایی. آن ستاره‌های دور از هم در کهکشان راه خمینی. آن قدر دور که هیچ منجمی نمی‌توانست پیش‌بینی کند روزی که چندان دور نیست این ستاره‌ها در یک مدار قرار خواهند گرفت و چشم آسمان از نورشان روشن خواهد شد.

تازه این کودکان فرماندهان سپاه خمینی کبیر بودند و بسیاری از سربازان آنان حتی هنوز پای بر زمین، این «اساره رنج» نگذاشته بودند. گفتیم فرمانده و سربازا بگذار همین‌جا تکلیف این دو کلمه را روشن کنیم. می‌دانی چرا فرمانده نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران ارتش لرزه‌بر اندام دشمنان می‌انداخت خود را همیشه سرباز می‌دانست و می‌نماید و وصیت کرد بر سنگ مزارش بنویسند سرباز قاسم سلیمانی؟ همان سربازی که چند روز پیش یک رسانه امریکایی با کینه‌ای عمیق نوشت سلیمانی شبه‌نظامیان عراق، لبنان و یمن (افغانستان و پاکستان و سوریه و فلسطین را از جدا راخته) را به یک اتحاد راهبردی متصل و نیروی قدس را به نوعی ناتو تبدیل کرد.

در روزگاری که آدم‌ها به دنبال نام هستند و برای خود لقب می‌سازند و می‌تراشند و برای محکم‌کاری سفرارش می‌دهند، مردی که سرنوشت منطقه و بلکه جهان را تغییر داد، به او لقب «فرمانده سپاه‌ها»، «رخ‌کننده داعش» و «قوی‌ترین مرد خاورمیانه» داده بودند و فرماندهان ارتش امریکا به او حسادت می‌کردند، خود را سرباز می‌داند. ریشه ماجرا به همان پیرمرد طوفانی برمی‌گردد که بر صندلی ساده حسینیّه جماران می‌نشست و آرام سخن می‌گفت و دنیا را به لرزه درمی‌آورد. قاسم شاگرد مکتب حضرت روح‌الله بود. همان که بنیانگذار انقلابش می‌خواندند، مرد قرن، سیاستمدار عصر، تغییردهنده جهان و تاریخ و... البته که همه اینها بودا یکی از بریدانمش فریاد زد: «اما همه سرباز توپیوم خمینی، گوش به فرمان توپیوم خمینی»، باز ساده‌اما از روی عقیده و منطبق با عمل خویش گفت: «نه من سرباز توام و نه تو سرباز من. همه سرباز خدایم‌ان‌شاءالله.»

آدم‌های خوب کم نیستند و کم ندیده‌ایم. شاید ما هم آدم‌های خوبی باشیم. چرا که گاهی کارهای خوبی می‌کنیم، بخشی از شادی و وقت و توانایی و پول خود را با عده‌ای قسمت می‌کنیم، شاید برخی خوب‌تر باشند و از قوه قهریه خود نیز برای خوب بودن و خوبی کردن استفاده کنند. مثلاً وقتی می‌بینند به کسی دار ظلم می‌شود، سینه سپر می‌کنند و وارد معرکه می‌شوند. مأموریت قاسم تقسیم کردن بود. آرامش و امنیت و شادی و لیخند و در کنارش ترس و وحشت و اضطراب. آنچه قاسم را از دیگر خوبان سوا می‌کرد، آن بود که او اهل قناعت نبود. بلکه قناعت همیشه هم چیز خوبی نیست. اگر در تقسیم خوبی‌ها به دایره تنگ و حقیری در اطراف خود قناعت کنی، چنین می‌شود. قاسم آرامش و امنیت و لیخند را برای همه انسان‌های روی زمین می‌خواست نه فقط برای اهالی قنات ملک و کرمانی‌ها و ایرانی‌ها. برای او فرقی نداشت که این زن و مرد و کودک چه زبانی دارند، چه آیینی و خطوط جغرافیا آنان را چگونه تقسیم کرده است. امنیت و آرامش و لیخند حق همه بود و وحشت و اضطراب حق همه آنچه‌ای که آن حق را از دیگران سلب کرده بودند. اینجاست که قاسم را می‌توان در دو شمایل دید. شمایی نرم‌تر از حریر و دل‌نازک‌تر از کودکان که گویی هنوز کودکی پنج ساله در قنات ملک است. همانقدر دل کوچکی دارد. از ته دل می‌خندد و مثل ابرهبار گریه می‌کند. و شمایی دژم و غضبناک که کویی خدای جبار و منتقم به او مأموریت داده است تا بندگان طاغی و خونریزش را به دست او هلاک کرده و راهی دوزخ سازد.

خیابان‌های شلوغ و تاریک ما برای نام تو حقیر و کوچک‌اند. روزی ستاره‌ای بزرگ و پر نور کشف می‌شود و نام تو را بر آن خواهند گذاشت. بلندمرد! نامت بلند باد که آب و آتش در چشمان تو به هم می‌رسید و خوش‌به‌حال آنان که در روزگار رجعت بار دیگر آن چشم‌های پر فروغ را می‌بینند و میانشان نور تقسیم خواهی کرد.

یادداشت